

دکتر سید محمود نشاط «مضامین شعری و فولکلوریک»

يك عمر ميتوان سخن از زلف يار گفت
در بند آن مباحث كه مضمون نمانده است

زلف در ادبیات پارسی

یکی از مضامینی که بازار گرمی را برای دلدادگان و شاعران غزل - سرا بوجود آورده . موضوع وصف زلف و گیسوست که از دیرباز تاکنون کمتر شاعری را می یابیم که در توصیف و بیان آن از نظرهای گوناگون ابیاتی نغز و دلکش سروده و سحری حلال بوجود نیاورده باشد و در خم آن گرفتار نشده باشد .

و صف زلف و موی دلدار همانند و صف چشم و ابرو و لب و خط و خال و عارض و سینه و میان از موضوعات بسیار رایج و معمول بین شاعران پارسی است . آنچه در اینجا بیان خواهیم کرد نکاتی است از قبیل دید شاعر در قرنهاي مختلف و تشبیهاتی که برای زلف دلدار بعمل آورده و استعارات و کنایاتی که برگزیده و خصوصیات ظاهری و اندازه ها و رنگهای گیسو و آرایشهای گوناگون و نامهای زلف و مسائلسی از این قبیل . و اما نخست مشخصات ظاهری گیسو در ادبیات پارسی :

۱ - رنگ گیسو : برخلاف امروز که گاهی استثناء شاعر برنکهای طلائی و امثال آن توجه نموده و یا تحت تأثیر آرایشهای امروز و رنگهای مصنوعی دیگر قرار گرفته ، در قدیم کمتر موردی می یابیم که شاعر در وصف

مو بغیر از رنگ سیاه توجه کرده باشد و حتی در اشعار قرنهای اولیه نیز این نکته بچشم میخورد. نظیر این بیت :

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند سپید روزبه پاکی رخان تو ماند

اشعار زیر که درباره گیسوی سیاه سروده شده است نشان دهنده فکر و ذوق و سلیقه شاعر در قرون متمادی است .

فرخی سیستانی زلف مشکین را ستوده و میگوید :

زلف مشکین تو زان عارض تا بنده چو ماه

به سر چاه زنخندان تو آید گه گاه

(البته کلمه مشکین که منسوب به مشک است نیز همین رنگ را میرساند و میدانیم که مشک نأفه سیاه رنگ است)

و بابا با ظاهر عریان شاعر عارف، گیسوی سیاه را چنین وصف کرده است :

ته که نازنده بالا دلربایی ته که بی سرمه چشمان سرمه سایی
ته که مشکین دو گیسو در قفایی به مو واجی که سرگردون چرایی

و نظامی گنجوی چنین میگوید :

نسیم زلف مشکینت معنبر کرد عالم را

چه خوش بوئیست می بینی مرا عنبر چنین باید
به خدمتکاری زلفت نظامی را کمر بستم

سر زلف تو میگوید مرا چاکر چنین باید

و کلیم کاشانی در سبک هندی زلف سیاه را اینچنین وصف میکند :

چشمت غم آن زلف سیه روز ندارد

از ماتم همسایه در این خانه خیر نیست

و نیز :

آن که از زلف سیاه خویشتن دم میکند

باسیه روزی چومن هر گز نخواهد خو گرفت

معاصران نیز اصولاً دنباله سلمقه و روش مضمینان را گرفتند و رنگ

سیاه را پسندیده اند. ادیب طوسی از گیسوی سیاه و پر جمع و شکن این چنین وصف می کند :

به چهره گر خم زلفت دو تاه ماند باز

مسلم است که روزم سیاه ماند باز

فکنده عکس دوزلف سیه بر عارض اوست

چنانکه لکه بر خسار ماه ماند باز

۲ - دراز ای گیسو و جمع و شکن آن : غالباً در ادبیات پارسی

موی بلند ستوده شده است و معشوقانی که دارای گیسوان بلند و پر جمع و شکن

بوده اند بیشتر مورد توجه قرار داشته اند ، بندرت از موی کوتاه و یا چیده شده

سخن بمیان آمده است و جمع زلف و پیچ و شکن آن از بزرگترین عوامل

دربابی محسوب میشده است. فرخی سیستانی درباره زلف بلند چنین میگوید:

من چو مظلومان از سلسله نوشروان

اندر آویخته زان سلسله زلف دراز

خیره گشتی مرا کان ماه به می بردی لب

روز گشتی شب کان زلف به رخ کردی باز

و همین مضمون را فروغی بسطامی از وی اقتباس کرده و بدین صورت

بیان می کند .

زلف مسلسل ریخته ، غیر فشاننی را ببین

زنجیر عدل آویخته، نوشیردانی را ببین

و نمونه سخن حافظ درباره زلف بلند این است .

اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد

گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست

و نظامی، بلندی گیسوی محبوب را باین کلمات لطیف بیان کرده است:

دیوانسه عشقم خیر از واقعه من

با یسار بگویند و مرا کسار بر آرید

در چاه زنجیرانش فتاد این دل مسکین

خیزد و بدان زلف رسز وار بر آرید

زنجیر بسازید از آن زلف پس آنکه
 زنجیر کشانم به در یار برآید
 و عبید زاکانی چنین می گوید :
 گویی آن یار که هر دو زغمش خسته تریم
 یا خبر نیست که ما در غم او بی خبریم
 از خیال سر زلفش سر ما پرسود است
 این خیالست که ما از سر او در گذریم
 با قد و زلف درازش نظری می یازیم
 تا نگویند که ما مردم کوتاه نظیریم
 و اما درباره جعد و چین و شکن زلف نیز ابیاتی نغز و فراوان داریم
 و بسیاری از غزلها و تغزلها به این نکته مشحون است .
 ابیات دلکش زیر از حافظ است که در وصف جعد گیسوی محبوب
 سروده است :

مدام مست میدارد نسیم جعد گیسویت
 خرابم میکند هر دم فریب چشم جادویت
 تو گر خواهی که جاویدان جهان یکسر بیارایی
 صبا را گو که بردارد زمانی برقع از رویت
 و گر رسم فنا خواهی که از عالم براندازی
 بر افشان زلف تار یزد هزاران جان زهرمویت
 من و باد صبا مسکین و سرگردان بیحاصل
 من از افسون چشم مست و او از بوی گیسویت
 و شمس تبریزی (مولانا) جعد و شکن زلف را چنین نمودار ساخته است :

کارم ز پیچ زلفت شوریده گشت و مشکل

شوریده زلف خود را بر کار مشکلم نه
 نمونه زیر هم از فروغی بسطامی و کلیم کاشانی است در وصف موی
 مجسده و بلند :

بخت از مدد نماید از زلف سر بلندش
بندی بها توان زد صبر گریز پا را

در خم زلف تو دلها چه بهم ساخته اند
چون نسازند ، بیای همه يك زنجیر است

دست مشاطه اگر زلف ترا تاب دهد
خون دلها گل رخسار تو را آب دهد

شکایتی که دل از زلف تابدار تو داشت
کم از شکایت شمع از شب دراز نبود

اینجا ذکر يك نکته لازم است که درخور بودن و زیبایی و برآزندگی موی بلند به حدی است که بریدن و یا کوتاه کردن آن گویی عیبی بزرگ و گناهی نابخشودنی است و بریدن کیسو بزرگترین تنبیه محسوب می شده است و کسانی که با ازجاده عفت فرامینهادند غالباً به این عقوبت گرفتار می شده اند و نمونه هایی از این بحث گاه گاه در گوشه و کنار متون دیده می شود. کلیم کاشانی به این نکته توجه داشته و چنین میگوید :

کاری اگر ز صورت بی معنی آمدی

می بود دلبری خم زلف بریده را

نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقاله داستانی از بریدن زلف ایاز غلام سلطان محمود و اهمیت آن ذکر کرده که خلاصه داستان با اندک تغییر چنین است :

«عشقی که سلطان یمین الدوله محمود را برای از ترک بوده است معروف است و مشهور، آورده اند که سخت نیکو صورت نبود ولیکن سبز چهره ای شیرین بوده است متناسب اعضا و خوش حرکات و خردمند و آهسته و آداب مخلوق پرستی او را عظیم دست داده بوده است و در آن باره از نادرات زمانه خویش بوده است و این همه اوصاف آن است که عشق را بهت کند . . . شبی در مجلس عشرت بعد از آنکه شراب بر او اثر کرده بود و عشق بر او عمل نموده بزلف ایاز نگر بست عنبری دید بر روی ماه غلطان ، سنبلی دید بر چهره آفتاب پدجان

حلقه حلقه چون زره ، بند بند چون زنجیر ، در هر حلقه هزار دل در هر
بنمای صد هزار جان ، عشق عنان خویشتمن داری از دست صبر او بر بود و عاشق
وارد در خود کشید ، محتسب آمو و صدقنا گویان سر از گریبان شرع بر آورد و . . گفت :
«هان ! محمود ، عشق را با فسق میامیز . . . سمع اقبالش در غایت شنوایی بود این قضیت
مسموع افتاد ترسید که سپاه صبر او بالشکر زلفین ایاز بر نیاید کار در بر کشید و بدست
ایاز داد و گفت بگیر و زلفین خویش را ببر ، ایاز خدمت کرد و کار داد دست او بستند
و گفت : از کجا ببرم گفت : از نیمه ، ایاز زلف دو تو کرد و تقدیر بگیرفت
و فرمان بجای آورد و هر دو سر زلف خویش را پیش محمود نهاد . . .
و چون نسیم سحر گاهی بر او وزید بر تخت پادشاهی از خواب در آمد ،
آنچه کرده بود یادش آمد ، ایاز را بخواند و آن زلفین بریده بدید ، سپاه
پشیمانی بردل او تاختن آورد و خمار عربده بر دماغ او مستولی گشت . . .
تا آخر کار حاجب علی قریب که حاجب بزرگ او بود روی بمنصری کرده و
گفت پیش سلطان در شو و خویشتمن را بدو نمای و طریقی بکن که سلطان خوش
طبع گردد ، عنصری فرمان حاجب بزرگ بجای آورد و در پیش سلطان شد و خدمت
کرد سلطان یمین الدوله سر بر آورد و گفت : ای عنصری این ساعت از تومی اندیشیدم
می بینی که چه افتاده است ما را ؟ در این معنی چیزی بگویی که لائق حال باشد ،
عنصری خدمت کرد و گفت :

کی عیب سر زلف بت از کاستن است

چه جای به غم نشستن و خاستن است

جای طرب و نشاط و می خواستن است

کاستن سرو ز پیراستن است

و همین بریدن گیسو یا زلف در ادبیات مضمون خاصی را بوجود آورده

که گاه بگاہ شاعران بدان اشاره نموده و ابیاتی لطیف سروده اند . نظامی
کنجوی در این شعر خود بهمین داستان محمود و ایاز اشاره کرده و چنین میگوید :

آباد ترین خانه که در کوی نیاز است

شور دل محمود و سر زلف ایاز است

سر رشته جان در گره زلف بقان شد

گر باز گشایی سر این رشته دواز است

دارد دوسر این رشته یکی عجز و یکی ناز
 زین سوخته عجز آمد وزان سوخته ناز است
 و فروغی بسطامی با مختصر اختلاف باین طرز بیان کرده است :
 تا حلقه زنجیر دل آن زلف دراز است
 درهای جنون بر من سودا زده باز است
 شور دل فرهاد ، شکر خنده شیرین
 تاج سر محمود ، کف پای ایاز است
 زان عمر من وزلف تو کوتاه و بلند است
 زیرا که بهر ورطه نشیب است و فراز است
 و در جای دیگر باین صورت آورده :
 دلها فتاده در پی آن دلربا بین
 سلطان ز پیش و لشکرش اندر قفا بین
 شکر گدای آن لب شکر فشان نگر
 عنبر غلام آن سر زلف دوتا بین
 و حافظ در این مضمون باین طریق داد سخن داده است :
 شرح شکن زلف خم اندر خم جانان
 کوتاه نتوان کرد که این قصه دراز است
 بار دل مجنون و خم طره لیلی
 رخساره محمود و کف پای ایاز است

۳ - کیسوی مردان : از داستان بالاکه بگذریم در ادبیات پارسی
 اعم از نظم و نثر بخصوص درغزلهای مذکور از موی بلند مردان نیز مکرر
 بحث شده و به نامهای کاکل و کیسو و زلف و غیره آمده است و این نشان دهنده
 آنست که مردان و غلامان نیز دارای موهای بلندی بوده اند و گویا با گذشت
 زمان آنرا کوتاه کرده اند (شاید بلند نگاه داشتن مودر نزد برخی از جوانان
 یادآوری از همین گونه عادت باشد) .

آنچه از مطالعه و دقت در این امر بدست می آید اینست که بلند نگاه داشتن
 موی سر یا بعنوان شخصیت و بزرگی نژاد بوده چنانکه میدانیم علویان و سادات
 موهای بافته بلند داشته اند و در اینجا حکایت مشهور سعدی در گلستان را

بخاطر می‌آوریم که میگوید :

«شبادی کیسوان بافت یعنی علویست و باقافله حجاز به شهری درآمد
که از حج همی آیم ...»

همچنان دیده‌ایم که صوفیان کیسوانی بلند داشته و برخی از فرق صوفیه
هنوز هم این رسم را نگه داشته‌اند.

از نمونه‌های دیگر که نشان دهنده آنست که علویان و بزرگان به رسم
تشخص موی نهاده‌اند، در داستان شیخ صنعان اثر شیخ فریدالدین عطار نیشابوری
در کتاب منطق الطیر است ؛ آنجا که شیخ صنعان حضرت محمد (ص) را بخواب
می‌بیند و چنین می‌گوید :

مصطفی را دیدم می‌آمد چوماه

در برافکننده دوگیسوی سیاه

سایه حق آفتاب روی او

صد جهان جان و قفیک سر موی او

در مواردی هم بلندی مو برای زینت یا اصولاً جزء يك رسم متعارف و

متداول محسوب میشود .

۴ - آرایش گیسو : آنچه از ابیات برخی غزلها استنباط میشود

کیسوان را برای دلربایی به انواع و اشکال طریقی آرایش میداده‌اند .
اصطلاحات زلف چلیپا ، حلقه زلف ، شکن زلف ، چین زلف ، زلفین ، حلقه
حلقه ، شکن در شکن زنجیر زلف و تعبیرات دیگری که اکنون در ذیل تشبیهات
و تعبیرات خواهیم دید نشان دهنده این امر است .

مردان کاکل و زلف را در زیر کلاه گاه پنهان نموده‌اند و یاقسمتی را

نمایانده‌اند ولی زنان غالباً بشکل دو حلقه در دوسوی چهره فرو نهاده و دل
خلفی را در هر تار آن پنهان نموده‌اند ، این حلقه‌ها غالباً پیچیده شده و متعدد
بوده و اصطلاح عقرب زلف و امثال آن نشان دهنده همین آرایش است ؛
کیسوان بلند را در پشت سر آویخته‌اند و این بافته‌ها گاهی یکی و گاهی متعدد
است و گاهی رشته‌های بافته شده خود مجدداً رشته واحدی را تشکیل داده‌اند

ویا به دورشته تقسیم و ازسوی پشت آویخته‌اند و دیده‌ایم مواردی که این بافته‌ها به بلندی قدصاحب مونی‌زرسیده است .

نمونه‌های اشعاری که مطالب بالا را شاهد است و یانحوه‌های دیگر آرایش را نشان میدهد در فصل تشبیهات و تعبیرات ذکر خواهیم کرد ولی در اینجا برای نمونه یک شاهد از خاقانی می‌آوریم :

خاقانی در سوگ فرزند دلیند خود زنان نیکو اندام و آراسته اطراف خود را مخاطب قرار میدهد و از اینکه با رفتن نور دیده دلیند او کیسوان را بافته و آراسته اندر زنش گونه‌یی میدهد و از بافتن کیسوان در نهایت استحکام و منانت به زبان حال گویی اعتراض مینماید آنجا که میگوید :

ای نهان راستگان موی زسربکشاید

وز سرموی سر آغوش بزربکشاید

ضمناً در اینجا نشان میدهد که طلاوزینت‌هایی هم به موی می‌آویخته‌اند و سپس در همین قصیده غم‌انگیز میگوید :

کیسوان بافته چون خوشه چه دارید هنوز

بند آن خوشه که آن بافته‌تر بکشاید

سکه روی به ناخن بخراشید و چورز

خون به رنگ شفق از چشمه خور بکشاید

و همین مضمون را حافظ نیز آورده و حدس می‌زنم که تحت تأثیر همین

غزل خاقانی بوده است :

نامه تعزیت دختر رزبنسویسید

تا همه منبچگان زلف دو تا بکشایند

کیسوی چنگ بپرید به مرگ می‌تاب

تا حریفان همه خون از مژه‌ها بکشایند

باید دانست که بافتن کیسوه عمومیت ندارد و در وصف زلف و کیسوی

افشان نیز بینها و غزلها داریم ، مثلاً در توصیف نابافته مطلع غزل مشهور حافظ

را به یاد می‌آوریم .

زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم

ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم

ولی در همین غزل عکس این سخن نیز مشاهده میشود آنجا که گوید :

زلف را حلقه مکن تا نکنی در بندم

طره را تاب مسده تا ندهی بر بادم

و این بیت نیز نشان دهنده افشانی زلف است و بساعتباری پیچیدگی

آن :

زلف خاتون ظفر شیفته پرچم تست

دیده فتح ابد عاشق جولان تو باد

۵ - اهمیت زلف در نزد عاشقان : بیشتر توصیفی که از زلف میشود و

تشبیهات و کنایاتی که بکار میرود حاکی از قدرت ربایندگی زلف است که

گاه بایک وزش باد و یک حرکت آن صدها دل مشتاقان را به قید سلسله خود در

آورده است و گاه با مختصر نسیمی سخت ترین دلها بر باد رفته است .

حافظ :

روز اول که سر زلف تو دیدم گفتم

که پریشانی این سلسله را آخر نیست

و یا :

از بهر خدا زلف میپیرای که ما را

شب نیست که صدعریده با باد صبا نیست

همانند این مضمونها به حدی است که شاید در هر دیوانی صدها نمونه

آن به چشم آید .